

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری؛ مقتضای قاعده در دوران بین محذورین در توصیلیین مع وحدة الواقعة، جریان اصالة البرائة عقلی و نقلی است عرض کردیم بعد از این دوران بین محذورین که هر دو عنوان توصیلی را دارند و واقعه واقعه واحده هست آنچه که مقتضای قاعده و صناعت هست جریان «اصالة البرائة عقلی» و «اصالة البرائة نقلی» است و بعد از اینکه ما اقوال دیگر را روشن کردیم که باطل هست یعنی اشکال دارد و قابل قبول نیست؛

## ادامه بررسی چهار اشکال بر جریان اصالة البرائة عقلی و نقلی در ما نحن فيه؛

گفتیم یک نکاتی را در مورد «اصالة البرائة» باید توضیح بدهیم؛ در بحث گذشته دو نکته را ذکر کردیم؛

## اشکال سوم: بررسی علت عدم جریان اصالة الاباحة و علت جریان اصالة البرائة در محل نزاع؛

نکته سوم این است که چرا «اصالة الاباحة» را جاری نمی دانیم اما «اصالة البرائة» را جاری می دانید و ما در این بحث وقتی که ادله «اصالة البرائة» مثل حدیث رفع و برائت نقلی و یا قاعده «قبح عقاب بلا بیان» را توضیح دادیم گفتیم که حدیث رفع در اینجا جریان دارد و برائت عقلی در اینجا جریان دارد. و در نتیجه مشکلی از جریان «اصالة البرائة» در ما نحن فيه نیست خوب سؤال این است که چرا «اصالة الاباحة» را جاری نمی کنید؟

## نظر مختار: علت عدم جریان اصالة الاباحة این است که با معلوم بالاجمال (الزام) سازگاری ندارد؛ زیرا با جریان این اصل، علم به مخالفت با واقع داریم و اصول عملیه در فرض شک است.

در جواب باید عرض کنیم که خود «اصالة الاباحة» که دیروز هم اشاره شد به معنای تساوی فعل و ترک «معاً» هست؛ یعنی وقتی گفتیم: «کل شیء لك مباح» یعنی «يجوز فعله و يجوز تركه» و دو طرف دارد؛ یعنی «اصالة الاباحة» هم طرف فعل دارد و

هم طرف ترک دارد؛ و این با آن معلوم بالاجمال ما که عبارت از الزام باشد سازگاری ندارد؛ و در جریان یک اصل عملی ما نمی توانیم اصلی را جاری کنیم که علم به مخالفت این اصل با واقع داریم و اصول عملیه در فرض شک در واقع است و در فرضی است که لااقل یک احتمالی ولو احتمال ضعیف نسبت به مطابقتش با واقع هم داده بشود و نمی خواهیم بگوییم اصول عملیه باید کاشف از واقع هم باشد؛

چه اینکه بین این دو عنوان فرق است یعنی بین کاشفیت اصل عملی از واقع و احتمال مطابقت با واقع فرق هست و هر جا شما یک اصل عملی را جاری می کنید باید بگویید احتمال می دهیم این اصل مطابق با واقع باشد ولو عنوان کاشفیت از واقع را ندارد اما این احتمال باید باشد که این مطابق با واقع است. در نتیجه در جایی که ما علم به مخالفت با واقع داریم اینجا دیگر مجالی برای جریان اصل نیست و «اصالة الاباحة» این چنین است یعنی وقتی می گوییم این فعل مباح است می گوییم این بر خلاف واقع است چون در واقع یک الزامی در کار است و علمی به یک الزامی در واقع ما داریم پس جریان «اصالة الاباحة» با این معلوم ما که این معلوم تفصیلی هم هست که ما تفصیلا می دانیم یک الزامی وجود دارد سازگاری ندارد و وقتی دیدیم سازگاری نداشت یعنی علم مخالفت با واقع دارد لذا این اصل جریان پیدا نمی کند.

## نظر مختار: علت جریان اصالة البرائة این است که هر کدام یک از وجوب و یا حرمت را مستقلا بررسی کنیم علم به مخالفت آن با واقع نداریم لذا استقلا در هر دو طرف این اصل را جاری می کنیم

اما «اصالة البرائة» ما شک می کنیم این الزام وجوبی است و می آییم اصل برائت از وجوب را جاری می کنیم و خود این وجوب و «اصالة البرائة عن الوجوب» ما علم به مخالفتش با واقع نداریم و می آییم شک می کنیم آیا آن الزام تحریمی است یا نه؛ لذا «اصالة البرائة عن الحرمة» جاری می کنیم و علم به مخالفت این اصل با واقع هم نداریم و نمی توانیم بگوییم در واقع تحریم است و این «اصالة البرائة عن الحرمة» با این تحریم مخالف است؛ خیر، هر کدامیک از این دو اصل را اگر ما مستقلا بررسی کنیم که باید هم مستقلا بررسی کنیم و اگر مستقلا بررسی کنیم علم به مخالفت با واقع نداریم؛ بلکه اگر هر دو را با هم در نظر بگیریم «مخالفت التزامية» لازم دارد که دیروز هم عرض کردیم و آن مشکلی ندارد و اگر هر دو را با هم در نظر بگیریم دیگر نه التزام وجوب پیدا می کنیم و نه التزام به حرمت در حالی که می دانیم در واقع یا وجوب است یا حرمت و «مخالفت التزامية» در آن مطرح است.

خلاصه اینکه: سر اینکه در ما نحن فیه «اصالة الاباحة» جریان ندارد اما «اصالة البرائة» جریان دارد؛ سرش در همین است که «اصالة الاباحة» موجب علم به مخالفت با واقع است اما «اصالة البرائة» هر کدام را اگر ما مستقلا در نظر بگیریم این موجب علم به مخالفت با واقع نیست ببینید شما در سایر موارد «اصالة البرائة» حالا اینجا بحث در دوران بین محذورین است؛ اما مساله را اگر ببریم بر سایر موارد شما اگر در صد تا تکلیف وجوبی شک کنید و نمی دانید شارع «دعا عند رؤية الهلال» را واجب کرده یا نه اصل برائت «عن الوجوب» است و نمی دانید که عمل دیگر را واجب کرده یا نه اصل برائت «عن الوجوب» است؛ در هر کدام یک از این صد مورد «اصالة البرائة» را جاری می کنید در حالی که اگر به شما بگوییم واقعا در این صد مورد هیچ وجوبی هم و در هیچ موردی در واقع نیست می گویید چرا حتما در بعضی از این موارد یک وجوبی هست اما چون افعال متعدد است و موارد مختلف است می گوییم در «دعا عند رؤية الهلال» وجوب است یا نه؟

«اصالة البرائة عن الحرمة» را جاری می کنیم و عمل دوم را شک می کنیم واجب است یا نه؟ «اصالة البرائة عن الحرمة» را جاری می کنیم و در عمل سوم شک می کنیم که آیا واجب است یا نه؟ «اصالة البرائة عن الحرمة» را جاری می کنیم؛ حالا ولو در این صد مورد ما بگوییم در واقع یک وجوبی هم هست اما چون در هر موردی ما مستقلا می آییم این را جاری می کنیم اینجا

دیگر علم به مخالفت هر کدام با واقع نداریم؛ حتی در موارد محدود هم که می‌گوییم یا این عمل واجب است و یا آن عمل واجب است در آنجا هم بعضی‌ها اصل جاری می‌کنند و یک دلیشان این است که نسبت به هر کدام مستقلاً، ما علم به مخالفتشان با واقع ما نداریم اما اینها باز در مواردی است که خود یک وجوب برای ما مشخص است و ما اینجا ملتزم به این نمی‌شویم یعنی آنجایی که یک وجوبی هست و نمی‌دانیم این وجوب مربوط به این عمل است یا آن عمل، لذا نمی‌توانیم «اصالة البرائة» را جاری کنیم؛ اما در ما نحن فیه می‌گوییم نمی‌دانیم وجوب است و اصل برائت از وجوب است و آثار وجوب را کنار می‌گذاریم و نمی‌دانیم حرام است یا نه؛ لذا اصل، برائت از حرمت است و آثار حرمت را کنار می‌گذاریم حالا و لو علم به یک الزامی هم داریم اما چون نوعش برای ما معلوم نبوده، لذا اینجا مشکلی در جریان اصل نیست.

نکات قابل توجه اینکه: اولاً: شما در «اصالة الاباحة» یک اصل جاری می‌کنید این یک اصل می‌گوید «يجوز الفعل و يجوز الترك» اما در «اصالة البرائة» می‌گوییم وقتی می‌گویید «برائت عن الوجوب» یعنی «يجوز تركه» یعنی می‌گوید واجب نیست و الزام به انجام نیست و ترکش جائز است؛ در باب حرمت وقتی «اصالة البرائة عن الحرمة» جاری می‌شود یعنی «يجوز فعله»؛ در «اصالة البرائة عن الوجوب» ما نمی‌گوییم يجوز فعله بلکه می‌گوییم ترکش جائز است و وجوب نیست پس می‌شود ترک کرد اما آیا فعلش هم جائز است یا نه، این دلالت را ندارد.

ثانیاً: اینجا «مخالفت عملیه قطعیه» و «موافقت قطعیه عملیه» ممکن نیست و امکان ندارد آنچه که الان ما دنبالش هستیم در این بحث مساله واقع است و کاری به «مخالفت عملیه» نداریم؛ از حیث عمل بین اباحه و برائت فرقی نیست اما از حیث واقع وقتی شما گفتید یک شیئی واجب نیست اما دلالت بر این ندارد که حرام است. و نیز این به دلالت التزامی هم دلالت ندارد و ممکن است یک چیزی واجب نباشد و حرام باشد و دلالت التزامی هم دلالت ندارد و اگر هر کدام را مستقلاً بررسی کنیم می‌گوییم وقتی گفتیم اصل برائت «عن الوجوب» است می‌گوییم پس شاید حرام باشد پس یک اصل دیگری آیا نیاز داریم برای اینکه حرمت را دفع کنیم یا نه؟

می‌گوییم بله؛ پس می‌گوییم در «اصالة الاباحة» دو اصل نیاز نداریم؛ اما در «برائت عن الوجوب» و «برائت عن التحريم» دو اصل نیاز داریم این روشن است؛ حالا می‌گوییم در «اصالة الاباحة» چون یک اصل است پس همان یک اصل را بررسی کنیم آیا مخالف با واقع هست یا نه؟ می‌گوییم بله؛ خود آن یکی؛ اما اینجا چون دوتا است هر کدام از اینها را باید به تنهایی در نظر بگیریم نه مجموع را؛ یعنی وقتی شما «اصالة البرائة عن الوجوب» را جاری کردید می‌گویید خود این اصل مستقلاً برای ما علم مخالف با واقع نمی‌آورد و دیگری هم همین‌طور و حالا می‌فرمایید بیایم راه سوم را طی کنیم راه سوم این است که این دو تا را با هم در نظر بگیریم در جواب می‌گوییم وجهی ندارد که با هم در نظر بگیریم و با هم یعنی این دو تا مقوم یکدیگرند و حتی ما مواردی را داریم که موجب «مخالفت قطعیه» می‌شود و می‌گویند جاری می‌شود؛

ما در اینجا در دو نفر مثال بزنیم این مثال از قدیم در رسائل و کتابهای اصولی مطرح است اینها در «ثوبی المشتبه» چکار می‌کنند و هر کدام یک لباس مستقل دارند و اجمالاً می‌دانند یکی شان جنب شده اما این شخص نمی‌داند آیا این لباس نجس است تا نشود با آن نماز خواند و یا دیگری نجس است لذا هر کدام «اصالة الطهارة» را جاری می‌کنند.

این دو نفر در یک جا و در یک اتاق زندگی می‌کند و اجمالاً می‌دانند یکی شان جنب شده و در نتیجه یکی از این دو لباس نجس است خوب این الان با کدام لباس می‌تواند نماز بخواند؟ هر کدام از این دو شخص می‌گویند این لباس خودم است و شک می‌کنم نجس است یا نه؛ لذا «اصالة الطهارة» را جاری می‌کنند و دیگری هم می‌گوید این لباس خودم هست لذا «اصالة الطهارة» جاری می‌کند و در ثوب مشترکش هم همین‌طور است چه اینکه اجمالاً می‌دانند «احدهما» جنب شدند؛ اما نمی‌دانند این لباس نجس شده یا نه؟ لذا هر کدام «اصالة الطهارة» را جاری می‌کنند و لو «مخالفت قطعیه» هم محقق بشود.

ثالثاً: ببینید دقت کنید ما می‌گوییم در هر اصلی باید مستقل خود آن اصل را در نظر گرفت الان این دو نفر در این مثال ثوب

مگر هر کدام «اصاله الطهارة» را جاری نمی کنند و جریان هر دو آنها مگر مدلول التزامی اش این نیست که مخالف با واقع است؛ جایی که دو نفر هر کدام در این لباس نماز می خوانند یقیناً یکی شان در لباس نجس نماز خوانده؛ اصلاً بگوئیم در یک لباس مشترک. بحث در این است که آنجا چطور دو نفرند نسبت به یک لباس و این می گوید من «اصاله الطهارة» را جاری می کنم و آن دیگری نیز می گوید من «اصاله الطهارة» را جاری می کنم اما ما یقین داریم که یکی از اینها در لباس نجس نماز خوانده است؛ به هر حال در جایی که مشکل ندارد برای این است که هر کدام نسبت به این لباس خودشان «اصاله الطهارة» جاری می کنند.

حالا من مثال را در دو لباس زدم تا واضح تر هم باشد البته در یک لباسش هم می شود مثال را زد ولی ملاک این است که چون دو نفرند لذا هر کدامشان برای خودشان مستقلاً اصل جاری می کنند و در آنجایی که یک نفر است و دو اصل را می خواهد جاری کند چون ملاک اصلی دو اصل است نه اینکه بگوئیم چون یک نفرند و یا دو نفرند؛ بلکه ملاک این است که دو اصل هر کدام مستقلاً در اینجا جاری می شود و این آدم شک می کند آیا این لباس نجس است یا نه «اصاله الطهارة» را جاری می کند و دیگری هم شک می کند که این لباس نجس است یا نه؛ لذا «اصاله الطهارة» جاری می شود در اینجا علم اجمالی دارند که یکی شان جنب شده و این لباس بوسیله یکی از اینها نجس شده منتها این می گوید من نمی دانم من جنب شدم و این لباس نجس شده باشد لذا «اصاله الطهارة» جاری می کند و دیگری هم همینطور ملاک این است که دو اصل جاری است و دو «اصاله الطهارة» جاری است اما مجموع این دو «اصاله الطهارة» علم به مخالفت با واقع هم داشته باشید؛ باشد داشته باشید اشکال ندارد چون مجموعش ضرری نمی رساند و بحث در اجرای هر اصلی مستقل است و در ما نحن فیه هم همین طور است یعنی می گوئیم این «برائت عن الوجوب» مستقل اگر بخواهد جاری بشود اشکالی ندارد و «برائت عن الحرمة» اگر مستقلاً بخواهد جاری بشود اشکالی ندارد.

رابعاً: وقتی شما می گوئید مولا دو کلام گفته حال آیا این کلام را جاری کنیم یا آن کلام را جاری کنیم؟ جمع بین این دو تا که در یک مدلول التزامی مشترکند چرا آنجا را اخذ می کنیم اما اینجا کلام وجود ندارد شما در مقام عمل می گوئید وجوب نیست و من شک کردم در اینکه وجوب هست یا نیست؛ اصل می گوید وجوب نیست و شک کردم حرمت هست یا حرمت نیست؛ اصل می گوید حرمت نیست؛ خوب بگوئید یک الزامی هست و الزام برای ما تکلیف آور نیست و وقتی نوعش برای ما روشن نیست لذا تکلیف آور نیست. حالا می گوئید می دانیم آن الزام در واقع یا وجوبی است و یا تحریمی و این مقدار برای ما باعینیت ندارد و دیروز این را گفتیم؛ ما اگر یک تکلیفی را بدانیم وجوبی است اما متعلق این وجوب را نمی دانیم آیا نماز است یا دعاست؟

می گوئیم این باعینیت دارد و هر دو را انجام می دهیم؛ اما اگر یک تکلیفی هست اما وجوبش کالعدم است و دیروز ما اثبات کردیم این الزام که معلوم ما هست در واقع، این دانستن و ندانستن یکی است برای اینکه ما در دوران بین محذورین یا انجام می دهیم یا ترک می کنیم.

خامساً: می خواهم این را عرض کنم که اینجا اصلاً مدلول التزامی در کار نیست و شما دو اصل عملی دارید لذا نمی توانید بگوئید مدلول التزامی چیست؛ اصلاً پای لفظ در کار نیست و علم جمالی در ما نحن فیه چون کالعدم است لذا اصل جاری می کنیم؛ و آنجایی که علم اجمالی اثر دارد؛ شما می گوئید اجمالاً می دانم یکی از این دو تا نجس است؛ در اینجا «اجتناب عن النجس» گریبان شما را می گیرد یعنی اگر بخواهید بگوئید اصل طهارت است در این یکی و در آن یکی هم اصل طهارت است و با این «اجتناب عن النجس» مخالف می شود اما در اینجا آن معلومی که دارید - که همان الزام است - این معلوم اثری ندارد؛ می گوئیم این معلوم وجودش کالعدم است پس کنار می رود و در وجوب و حرمت هم برائت جاری کردیم؛ و این مورد هم مورد شک در تکلیف است.

سادساً: ما می دانیم شارع یک الزامی دارد اما نمی دانیم وجوبی است یا تحریمی این مورد شک در تکلیف است همانند بحث «انسداد» در آنجا می گوئید ما می دانیم شارع در واقع یک تکالیفی دارد از جمله واجبات و محرمات دارد یعنی تکالیفی در واقع دارد و الان که در این «دعا عند رؤية الهلال» شک می کنیم واجب است یا نه؟ این شک در تکلیف است؛ البته بعضی ها در اینجا خلط کردند و گفتند شک در مکلف به است و این اشتباه است؛

ببینید مجرد اینکه ما یک الزامی را بدانیم اما ندانیم وجوبی است یا تحریمی؛ مساله را شک در مکلف به نمی کند نظیرش در باب «انسداد» است چه اینکه در مقدمات انسداد می گوئید: «نعلم اجمالاً بوجود تکالیف فی الواقع» و بعد می گوئید نمی دانم «دعا عند رؤية الهلال» واجب است یا نه؟ می گوئید این شک در تکلیف است؛ حال آیا درست است که بگوئیم چون در مقدمات «انسداد» می گوئید: «نعلم اجمالاً بوجود» یک تکالیف؛ چنین باشد زیرا مجرد علم اجمالی، مساله را شک در مکلف به نمی کند حال کجا شک در مکلف به است؟ آنجایی که خود آن تکلیف «فی حد نفسه» قابلیت توجه برای مخاطب داشته باشد و الزام به خودی خود قابلیت برای توجه به مکلف ندارد و شارع اگر بگوید من یک الزامی کردم؛ اما نگوئید این الزام وجوبی است یا تحریمی خوب مکلف می گوید من نمی دانم انجام بدهم یا ترک کنم و اینجا اگر مکلف توجهی به این الزام شارع توجهی نکرد عقلاً او را مذمت نمی کنند می گوید خوب برای من نگفت که من چکار کنم؛

سابعاً: در اینجا یکی از آقایان سؤال کردند که آیا در فقه مثالی برای دوران بین محذورین دارید که ما چند روز است در دوران بین محذورین بحث می کنیم؛ به ایشان عرض کردم بله، مثالهای فراوانی می شود برای این دوران بین محذورین زد و حالا این را می خواهم عرض کنم چون آن کسی که قسم خورده بر ترک وطی زوجه و یا قسم خورده بر وطی احدهما بالاخره واقع می شود و اینجا این الزام اصلاً اثری ندارد.

## **بین اصالة الاباحه و اصالة البرائة فرق وجود دارد چه اینکه با اجرای اصالة الاباحه علم به مخالفت با واقع داریم بخلاف جریان استقلالی اصالة البرائة در هر طرف**

این نکته ای که در بحث امروز - چون دیروز روشن کردیم این الزام وجودش کالعدم است - میخواهیم عرض کنیم این است که بین «اصالة الاباحه» و «اصالة البرائة» این فرق وجود دارد چه اینکه «اصالة الاباحه» یک اصل است و وقتی جاری می شود باید یک خطی روی الزام بکشیم و ما با قطع نظر از مساله عمل در خارج می گوئیم اصل عملی نباید علم به مخالفت در واقع در آن داشته باشیم و در «اصالة الاباحه» داریم اما در «اصالة البرائة» نداریم و شما وقتی «اصالة البرائة عن الوجوب» جاری می کنید؛ در این اصل، شما علم به مخالفتش با واقع ندارید و وقتی «اصالة البرائة عن الحرمة» جاری می کنید در این اصل شما علم به مخالفتش با واقع ندارید؛ حالا اگر از مجموع چند تا اصل علم پیدا کنیم برخی از اینها مخالف با واقع است؛ خوب با واقع باشد چون آن علم دیگر اثری ندارد و در هر مورد مستقلاً ما باید علم به مخالفت با واقع در آن نباشد؛ خوب این هم یک نکته بود.

## **اشکال چهارم: بررسی اینکه اگر در دوران بین محذورین احدهما اهم و یا محتمل الاهمية باشد آیا می توانیم کبرای قاعده تزاحم را جاری کنیم یا خیر؟**

نکته چهارم که عنوانش را عرض می کنم یک مقدار روی آن مطالعه کنید اینجا در دوران بین محذورین گاهی هر دو از نظر اهمیت و عدم اهمیت مساوی اند یعنی اگر واجب باشد ملاکی دارد که اگر حرام باشد از نظر اهمیت و عدم اهمیت مساوی اند و این طور نیست که بگوئیم حرام مثلاً یک چیز خیلی ضعیفی است اما واجب خیلی ملاکش قوی است؛ اما گاهی اوقات «احدهما اهم» است و یا «محتمل الاهمية» است؛ در باب تزاحم آنجایی «احدهما اهم» است عقل می گوید اهم را اختیار کن و آنجایی که

«محتمل الاهمية» است عقل می گوید «محتمل الاهمية» را اختیار کن؛

حال آیا در دوران بین محذورین اگر «احدهما اهم» و یا «محتمل الاهمية» شد اینجا می توانیم همان کبرای قاعده نزاحم را جاری کنیم یا اینکه اینجا فرقی نمی کند؛ یعنی کسی که می آید در اینجا برائت عقلی و نقلی را جاری می کند می گوید فرقی نیست که «احدهما اهم» باشد یا «محتمل الاهمية» باشد یا مساوی باشد و مدعای ما که فردا می خواهیم اثبات کنیم همین است در دوران بین محذورین فرقی بین این موارد نیست که هر دو مساوی باشد و «احدهما اهم» باشد و یا «احدهما محتمل الاهمية» باشد. انجایی که کلام مرحوم نائینی در فرق بین اباحه .

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.